

تأثیر زیست‌بوم در تک‌بیت لری پیش از دهه‌ی پنجاه در استان کهگیلویه و بویراحمد

یوسف نیکروز

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یاسوج

سحر شریفی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یاسوج

چکیده

شعر در استان کهگیلویه و بویراحمد، به واسطه‌ی موقعیت جغرافیایی و بیش‌تر شرایط خاص فرهنگی، از ابتدا تا دهه‌های اخیر (مخصوصاً تا اوایل دهه‌ی هفتاد) در خدمت و پس‌از آن، در جنگ و صلح ناپایدار با گذشته بوده است. آن‌چه که در این پژوهش مورد نظر است؛ بررسی تأثیر زیست‌بوم در تک‌بیت لری پیش از دهه‌ی پنجاه در این استان می‌باشد. استانی با تنوع جغرافیایی و فرهنگی که در عین محدودیت مساحت، اقلیمی بی‌منتها از گونه‌های زیستی است. اما آن‌چه که از این جمع اضداد شگفت‌آورتر است، وجود روحی مشترک و اهلیتی متمرکز است که مردم این استان را در خود جمع می‌کند؛ به شکلی که گویا همه در یک بهون و بر یک سفره زیسته‌اند. حسرت‌های مشابه و خاطرات مشترک، از ویژگی‌های جذاب اهالی این اکوسیستم است. ویژگی‌های خاص این زیست‌بوم و آن‌چه که در طول تاریخ دهه‌ی پنجاه بر مردمان این استان گذشته، تأثیری شگرف در ادبیات آنان به‌جای گذاشته که اثر آن هنوز پس از سال‌ها در مرور اشعار و اسناد به‌جامانده هویداست. روش پژوهش، توصیفی و به‌شیوه‌ی میدانی بوده و داده‌های پژوهش از دوروش کتابخانه‌ای (فیش‌برداری) و مصاحبه با افراد مطلع جمع‌آوری، تلخیص و استخراج شده‌اند. نتایج نشان داد تکیه بر تغییر ناعادلانه‌ی شیوه‌ی زندگی مردم استان در این دهه جهت سیاست‌های حکومت رضاخانی، یکجانشینی اجباری، دستور به داشتن پوشش متحدالشکل، اجباری کردن سربازی، ممنوعیت استفاده از تفنگ و تحمیل مالیات سنگین بر مردمی که بلوط‌چینی پیشه‌ی اکثر آن‌هاست، از جمله موضوعاتی هستند که با تکیه بر نوع زیست‌بوم در اشعار و تک‌بیت‌های لری شاعران این منطقه در این دهه دیده می‌شود.

واژگان کلیدی: زیست‌بوم، شعر فولکلور، تک‌بیت لری، شعر دهه‌ی پنجاه، استان کهگیلویه و بویراحمد.

۱. مقدمه

شعر دهه‌ی پنجاه، مرثیه‌سرای ادوار گذشته است. تجربه‌های تلخ تاریخی از استبداد و فقر، جایی برای ابراز پیدا نمی‌کند جز بیتی که سینه‌به‌سینه و گوش‌به‌گوش منتقل می‌شود و در میانه‌ی راه جان می‌دهد؛ یا فراموش می‌شود و یا فرسوده‌ی تغییر و تحریف شده و

مختصات زمانی، مکانی و روایی‌اش از بین می‌رود. به دلیل گذشت زمان و فقدان منابع مکتوب، جدا کردن اشعار و آثار مربوط به دهه‌ی پنجاه، از دوران گذشته‌ی آن - خصوصاً ده سال پیش از آن - نیازمند متن کاوی و تحقیقات بیش‌تری است که احتمالاً در این نوشتار صحت عمل کامل نیست. در سال‌های بعد، بازگشت به زبان و تصوّر زیست گذشته، سبب آفرینش مجدد فضا و زبان شعری دهه‌ی پنجاه و ماقبل آن شده‌است که این مورد نیز بر دشواری کار می‌افزاید (غفاری، ۱۳۹۰).

در دهه‌ی پنجاه هجری شمسی، شعر در استان کهگیلویه و بویراحمد، همچنان طبق روال سنوات گذشته در دو گونه‌ی تکبیت‌های فارسی و لری و در انواع گوناگون خود سروده می‌شد. اگرچه بعدها طبق پژوهش‌های صورت گرفته، سوابقی از دیگر قالب‌های شعری اعم از غزل، قصیده و مثنوی خصوصاً به زبان فارسی ثبت شده‌است اما جریان عمومی شعر با این ابعاد کاملاً غریبه است. میرزا ابراهیم ملتجی بویراحمدی، میرنجات کهگیلویه‌ای و میرزا شوقی بهبهانی، نمونه‌هایی موفق از اشعار فارسی خارج از قالب تکبیت را در سابقه‌ی ادبی خود دارند. فریدون داوری در پژوهشی به عنوان زیرمجموعه‌ی دانشنامه فرهنگ استان، به کوشش سازمان حوزه‌ی هنری، اقدام به جمع‌آوری، تصحیح و تحلیل اشعار این افراد کرده‌است. سیدقادر لاهوتی نیز در این باره پژوهشی انجام داده‌است (بهرامی، ۱۳۹۸).

در این دهه که مردم تازه به یکجانشینی^۱ عادت کرده‌اند و محافل و بزم‌ها جای مبارزات و رزم‌های خرد و کلان را گرفته‌اند، تغییراتی در محتوا، ساختار و فرم اشعار نمایان می‌شود. اگرچه هم‌زمان در کشور، طوفان تغییر فرم و پرچم‌داری شعر نیمایی ست اما اثری از این انقلاب در ادبیات منشور و منظوم استان مشاهده نمی‌شود. جز مواردی که در آثار عطا طاهری مشاهده می‌شود و در نام‌گذاری قالب نیازمند نقد و بررسی است. یکی از مهم‌ترین عوامل موثر بر این اتفاق، ضعف رسانه و ارتباطات بوده‌است؛ به تبع آن، دسترسی به آثار مکتوب مطرح در کشور، سبب این بیگانگی می‌شود. در دهه‌ی پنجاه، مسیر کوهستانی و صعب‌العبور استان و کمبود فضای مواصلاتی مناسب، ارتباط با مرکز و دیگر استان‌ها را به شدت تضعیف می‌کرد. همچنین عدم فراگیری بهره‌مندی از انرژی برق و شرایط اقتصادی ناشی از تغییر معیشت و نبود نقدینگی، سبب می‌شد که عده‌ی معدودی از تلوزیون - به عنوان یک کالای نالازم و تجمّلاتی - استفاده کنند و رسانه، عملاً محدود به رادیو و روزنامه شود. درمورد روزنامه نیز اقبال عمومی زیادی وجود نداشته‌است و بیش‌تر ارجاعات الزامی مانند آگهی‌های دولتی بوده‌است. عدم فعالیت روزنامه‌های محلی نیز از آثار این شرایط است (آذریوند، ۱۳۸۴).

مطالعه به معنای خواندن مکتوبات، از دیرباز یکی از موثرترین راه‌های آموزش انسان بوده‌است. اساس زندگی اجتماعی بشر بر هم‌زیستی، امکان برخورداری از توانمندی افراد برای یک‌دیگر را فراهم می‌آورد. منابع مطالعاتی در تعیین آثار آن، حکم علت و معلولی دارد. در جوامعی که دسترسی به آثار مکتوب محدود بوده‌است به راحتی می‌توان تأثیرات آن منابع را در شکل‌گیری شخصیت جمعی، سپس تبدیل آن به رفتار و در نهایت ساخت فرهنگی دید. یکی از ارکان متأثر فرهنگی زبان است. بخشی که با ماهیت مطالعه نسبت دارد. مکتوبات دارای زبانی هستند که به زبان خواننده نزدیک است و بر آن اثر می‌گذارد. درمورد شاعران و نویسندگان که به واسطه‌ی نوع مطالعات‌شان، آثارشان دارای سبک شخصی و متفاوت از سایرین بوده، بحث بسیار است. میراحمد تقوی از جمله شاعرانی است که به واسطه‌ی مطالعات دینی، زبانی دیگرگونه دارد. اشعار وی که عموماً در قالب مثنوی و غزل است، فارغ از فضای بومی، به موضوعات غنایی و تعلیمی می‌پردازد (حاجیان‌پور و سیاهپور، ۱۳۹۳).

^۱ به صورت اجباری و ترغیبی؛ با اجرای طرح اسکان عشایر که از دوران پهلوی اول آغاز شده بود، بخشی از مردم ناچار به یکجانشینی شدند و در سال‌های بعد با تغییر شرایط اقتصادی، فرهنگی و رفاه عمومی، به یکجا نشینی ترغیب شدند.

۲. بررسی گونه‌های شعری از نظر قالب، زبان و وزن در دهه‌ی پنجاه

۱-۲. قالب

اشعار لری که غالباً تک‌بیت هستند، به سه دسته‌ی زیر تقسیم می‌شوند:

- یاریار
- دی بلال
- سرود یا شیرداماد (سرو یا شیردوما) و شروه که از نظر فرم یکسان بوده و از نظر محتوا با هم متفاوتند. سرودها و شروه‌ها در این دوره، قوی‌ترین نمونه‌های خود را دارند. وابستگی این گونه‌ی شعری به محتوا، موجبات تقسیم‌بندی‌های موضوعی، اقلیمی و مناسبتی را فراهم آورده‌است.

حسن بهرامی شاعر، نویسنده و پژوهش‌گر حوزه‌ی ادبیات فارسی، در پژوهشی با موضوع تک‌بیت‌های لری، ضمن گردآوری انواع تک‌بیت از سراسر استان کهگیلویه و بویراحمد، این گونه می‌نویسد: «شعر کهن کهگیلویه و بویراحمد در حوزه‌ی فولک، در سه قالب یاریار، دی بلال و سرو نمود پیدا کرده که در این اثر (پژوهش) به معرفی مفصل یاریار پرداخته می‌شود. یاریار، مشهورترین گونه‌ی شعری فولک کهگیلویه و بویراحمد است که مانند گونه‌های دیگر شعر فولک این دیار، در قالب تک‌بیت سروده شده‌است. یاریار در محتوا، نوعی شعر غنایی با محوریت عاطفه است و همواره با نوستالژی همراه بوده‌است. به نظر می‌رسد فراز و فرودهای آوازی که بر محور شعر یاریار شکل می‌گیرد از اوج و فرود کوهستان‌های کهگیلویه و بویراحمد الهام گرفته‌است» (بهرامی، ۱۳۹۸).

خاستگاه تک‌بیت که پیش از این، بیش‌تر میدان‌های رزم و محافل بزم بزرگان بود، در دهه‌ی پنجاه به میان مردم می‌آید. تعدد ابیات بداهه که گاه به صورت فکاهه و جهت سرگرمی در هجو و هزل سروده و یا به صورت مناظرات بین دو یا چند نفر در مجالس مختلف گفته می‌شد، شاهدی بر این رخداد است. اگرچه به سبب فقدان سازمان شعری شاعران این ابیات ناشناخته ماندند و یا در سیر زمان از یاد رفتند تا آن‌جا که اکثر ابیات لری مستقیماً به خداکرم خان منسوب گشت و سبک خداکرم‌خانی را مرسوم کرد. البته که جایگاه اجتماعی خداکرم‌خان و میل عمومی مردم به بزرگ‌ستایی، در این انتسابات بی‌تأثیر نبوده‌است. بررسی‌های سبک‌شناسانه و تخمین تاریخ سرایش ابیات با توجه به زبان، اسامی و موضوع، راهی برای تشخیص و تمیز سروده‌های خداکرم‌خان از ابیاتی که به شیوه‌ی او سروده شده‌اند، می‌باشد اما ضرورت این پژوهش در فضایی که همچنان برای تثبیت و تکریم جایگاه ادبیات منظوم در تلاش و چانه‌زنی است، دیده نمی‌شود (غفاری، ۱۳۹۰).

۲-۲. زبان

زبان خانه‌ی هستی است و انسان در آن مسکن می‌گزیند. کسانی که می‌اندیشند و کسانی که کلمات را می‌آفرینند، محافظان این خانه هستند. محافظت آن‌ها تجلی هستی را به کمال می‌رساند تا جایی که تجلی را به میدان آورده و آن را در زبان از طریق گفتار نگه می‌دارند. زبان شعر تعبیری است که در دوران اخیر وارد مناسبات ادبی شده‌است. زبان شعری برآمده از داشته‌های شاعر و شناخت شخصی او از زبان معیار است. معیار در این‌جا هر زبانی‌ست که شاعر آن را می‌فهمد و به وسیله‌ی آن با جهان اطراف خود ارتباط برقرار می‌کند. در دهه‌ی پنجاه، زبان شعری زبانی منطبق بر زیست‌عشایی شاعر است. اگر زبان شعری این دوران خصیصه‌ای قابل بررسی دارد، بی‌شک برآیند زیست‌بوم آن شعر است. اگرچه در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ زیست‌بوم نسبت به سال‌های قبل، به شدت تغییر می‌کند اما به دلیل این که شاعر هنوز به زبان زیست جدید خود دست نیافته‌است، آثار زیست سابق همچنان در زبان، حفظ شده‌است (بهرامی، ۱۳۹۸).

۲-۳. عروض و قافیه

زبان لری در استان کهگیلویه و بویراحمد، کلیتی است که خود را به گویش‌های متنوع و تلفظ‌های متعددی تقسیم کرده است تا آن‌جا که بین دو روستای هم‌جوار و یا حتی بین تیره‌های مختلف ساکن در یک منطقه، تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود. این تنوع و تعدد سبب می‌شود که در تلفظ کلمات در بازخوانی اشعار، احتمال اشتباه بالا برود.

نداشتن رسم‌الخط مرجع، سبب شده است تا علاوه بر این که در انتقال نوشتاری ابیات تحریفاتی رخ داده و گاهی روح واقعی و اصلی بیت کاملاً از بین برود، در تشخیص صحیح وزن نیز ایراداتی وارد شود. بسیار پیش آمده است که شعری در وزن سمعی صحیح و در وزن تقطیعی دچار ایراد باشد.

هنگام سرایش نیز به دلیل عدم ارجاع به بیرون و انحصار اوزان انتخابی، ضعفی در وزن اشعار و انتخاب قافیه رخ می‌دهد که گستردگی آن سبب متداول شدن این وضعیت شده است. این فراگیری حتی توانسته است اشتباهات وزنی و قافیه را معمول و موجه نشان دهد. اگرچه غالب اشعار تا دهه‌ی پنجاه، به زبان لری هستند اما این اشکال در اشعار فارسی این دوران نیز کاملاً هویداست. لیکن در ابیات اصیل که روح شاعرانه‌ی زنده و پویایی دارند، نه تنها این ضعف وجود نداشته، بلکه نبوغ خیره‌کننده‌ای را نیز شاهد هستیم. ابیات اصیل، ابیاتی هستند که تمام عناصر فنی و درونی شعر، اعم از اندیشه، خیال‌انگیزی، تصویر، بلاغت و... را در خود دارد.

حسن بهرامی برای دو قالب دی بلال و یاریار وزن انحصاری را تحقیق کرده است. او در رابطه با وزن قالب یاریار می‌گوید:

«... بعضی از پژوهشگران بر این عقیده‌اند که وزن یاریار برگرفته از شعر هجایی ایران باستان است و به مرور زمان از وزن عروضی تأثیر پذیرفته است. با تقطیع مصراع به مصراع یاریارها می‌توان دریافت که وزن تقریبی این قالب شعری «فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فَعْلَن» یا «فاعلات فاعلن فاعلات فعلن»، وزنی عروضی است نیز می‌توان حدس زد که وزن یاریار در مرحله‌ی میانی و گذار وزن هجایی به عروضی باشد. شعر فولک به دلیل گستردگی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی متنوع است. لذا مردم همان جغرافیا - که به آن زبان یا گویش تسلط دارند - می‌توانند به بررسی آن بپردازند...» (بهرامی، ۱۳۹۸).

۳. ویژگی‌های محتوایی

تک‌بیت‌ها در قالب یاریار با موضوعاتی مطرح می‌شوند که شالوده‌ی فرهنگی مردم این منطقه را تشکیل می‌دهند. موضوعاتی چون عشق، طبیعت، سیاست، طنز، روایت منظوم و... که به فراخور اقتضای زمانی و فرهنگی به آن‌ها پرداخته می‌شد:

۳-۱. عشق

عشق در شعر این منطقه، مصادیقی متفاوت از دیگر تعاریف خود دارد و عاشق علی‌رغم نمونه‌های کلاسیک خود، خاکسار و عاجز نیست. هرچند، برخورد با مقوله‌ی عشق در دو گونه‌ی یاریار و دی‌بلال متفاوت است اما نسبت عشق را به چیزی جز زن دادن در ادبیات فولک این استان، بسیار جالب و تأمل‌برانگیز است. علاقه به حماسه و شور جنگاوری که با نهاد این مردم یکی شده است، نمایی از عشق به تفنگ، خصوصاً برنو یا اسب را به استعارات منحصر به فردی تبدیل کرده است. در این فرهنگ، معشوق هم می‌تواند گل باشد و هم برنو!

دای تو گلی، مو برنو... *** (تو گل هستی و من بونو)

برخلاف آن‌چه در ادبیات جهان وجود دارد، در این فرهنگ، برنو همزمان استعاره از مرد ارزشمند و زن مطلوب است. محمدبهمن ایل‌بیگی در کتاب "بخارای من، ایل من" می‌گوید (ایل‌بیگی، ۱۳۶۹):

«کار مردان ایل با تفنگ، به‌ویژه تفنگ پنج‌تیری به نام برنو به عشق و عاشقی کشیده شده بود. تفنگ خوش‌دست و موشکاف و دوربرد بود. ساخت یکی از شهرهای فرنگ به نام "برنو" بود. لرها این تفنگ را به نام آن شهر، برنو می‌خواندند. برایش شعر می‌سرودند. دختر زیبا را برنو می‌گفتند. یار بلندبالا را برنو می‌خواندند. معلوم نبود که زن و برنو، کدامیک را بیش‌تر دوست داشتند. هر مردی در آرزوی دو برنو بود، برنویی بر دوش و برنویی در آغوش!».

(عشق من، اسب و برنوی من است).

عشقم! اسبم، برنوم!*

* این ترجیع‌بند از ترانه‌های معروف محلی استان می‌باشد.

۲-۳. طبیعت

در هر عصری، مردم به‌ویژه هنرمندان - آن‌ها که از تخیل خود به شکل ساختارمند استفاده می‌کردند - برداشتی از طبیعت داشتند. عوامل مؤثر در برداشت از طبیعت را می‌توان چنین برشمرد: طبقه، آب و هوا، وضع زندگی، جایگاه اجتماعی و جهان‌بینی فرد. طبیعت-گرایی شاعران به سه بخش تقسیم می‌شود (شاه‌حسینی، ۱۳۸۰):

- ۱- طبیعت‌گرایی تقلیدی: شاعران آغازین شعر فارسی، بیش‌تر به تقلید از شعر توصیفی عرب پرداختند. شعری که مبتنی بر زندگی آنان و مملو از واژه‌هایی چون: شتر، بیابان، اطلال، دمن و... بود.
- ۲- طبیعت‌گرایی توصیفی: در این مرحله، شاعر گزارشگر است و به توصیف طبیعت، عناصر و اجزای آن می‌پردازد. در شعر کلاسیک و معاصر، توأمان این ویژگی وجود دارد. زاویه‌ی دید شاعر بسته به باورهای فردی، اجتماعی، سیاسی و فکری که دارد، نوع توصیف را تعیین می‌نماید.
- ۳- طبیعت‌گرایی تألیفی و یا تأویلی: شاعر از طبیعت به‌عنوان نماد و یا تمثیل بهره می‌برد. افزایش دادن بار معنایی طبیعت و عناصر آن و ایجاد پیوستگی و همبستگی با طبیعت، در شعر معاصر، به‌ویژه بعد از نیمه کاملاً هویدا است و با انسان پیوندی ناگسستنی می‌یابد و گاهی جزئی از طبیعت می‌شود و حتی طبیعت، زبان می‌گشاید و با انسان سخن می‌گوید.

نمود طبیعت در شعر استان کهگیلویه و بویراحمد، از نوع سوم طبیعت‌گرایی یعنی نوع تألیفی و تأویلی است. این گرایش چنان با زبان این مردم آمیخته که در گفت‌وگوی معمول بین مردم نیز با تکیه بر این تعریف، شاهد سرایش اشعاری بی‌نظیر هستیم. ضرب‌المثل‌ها، کنایات، متیل‌ها و قصه‌ها و... با بهره‌گیری از این آمیختگی، دارای درجاتی از ادبیت شده‌اند.

جغرافیای زیستی این مردم، چنان در نهادشان جای گرفته است که در تمام ساحات انسانی و اجتماعی ایشان قابل‌پیگیری و بررسی می‌باشد؛ از ترکیب حروف در ساخت واژه گرفته تا مناسبات و آیین‌های رفتاری فردی و اجتماعی. خوراک، پوشاک، مسکن، دارو، سرمایه و... همه از بن طبیعت آمده‌اند. طبیعت با رفتار مادرانه‌ی خود، این مردم را چنان پروریده است که حتی با هجوم مدرنیته و جدایی انسان از طبیعت، همچنان ملجأ و مأمن آرام‌بخش و خواستنی آن‌هاست.

عناصر طبیعی به مثابه‌ی کلیدواژه، در زبان مردم استان کهگیلویه و بویراحمد، بار نوستالژیک قدرت‌مندی دارند که همزمان سمبلیسم توانمندی را نیز به‌نمایش می‌گذارد. غم هجران از طبیعت که گاه سکرآور است و نمادسازی از عناصر معرف آن، خود ریشه در آرزومندی‌های عاطفی و ذات رند و زیرک این مردم دارد. مردمی که در هر لحظه، برای زنده ماندن، نیازمند هوشیاری و سیاست بوده‌اند.

این پردازش، خود فرآیندی پویا و پیش‌رونده است؛ چنان‌که در دوره‌های مختلف زمانی و به واسطه‌ی ظهور اندیشه‌های نوین، خود را نقد کرده و تعریفی تازه از این عنصر را شاهد هستیم. عناصر طبیعی پرکاربرد در شعر دهه‌ی پنجاه استان کهگیلویه و بویراحمد، شامل

موارد زیر است که همزمان در نقش اسم کل و اسم جزء، مورد استفاده قرار می‌گیرند اما عموماً مجاز کل از جزء یا جزء از کل نمی‌باشند؛ چراکه هر یک از این اسامی باتوجه به رفتاری که در طبیعت دارند و بنا بر طبع، دارای جایگاه زبانی ویژه‌ای می‌باشند:

- **کوه:** (دنا، خومی، نیر، چاس‌خوار، ساورز، مازهدراز، کوه سیاه و...)
- **چشمه:** (میشی، بلقیس، مارگون، مورصفا و...)
- **گل:** (بی‌منت بارون، بابونه، نرگس، تنگس، شقایق و...)
- **گیاهان:** (چویل، کلوس، آویشن، بابونه^۱، خاری و...)
- **درخت:** (بلوط، کیکم، تاگ^۲، کره‌تل^۳، وول^۴، بادام، کلخنگ، بنه، سپیدار، بید و...)
- **دشت:** (سروک، سردشت، دهدشت، دم‌چنار، سرچنار و...)
- **دلی:** (بز، الهسون، وجک و...)
- **تنگه:** (پیرزال، تنگه نالی، سولک و...)
- **حیوانات وحشی:** (پازن یا بزکوهی، بز نر یا کل، قوچ کوهی، پلنگ، شیر، توره، باز، شاهین، کبک، دال^۵، کبوتر کوهی، تیپو، لیمو و...)
- **رود:** (مارون، خرسون، بشار، طسی و...)
- **عوامل طبیعی:** (برف، باران، تگرگ، رعد و برق، مه^۶، آتش^۷، آب، باد، طلوع خورشید یا برآمدن روز و سپیده زدن، غروب خورشید یا زرده و...).

۳-۳. سیاست

سیاست به معنی فنّ و شیوه‌ی اداره‌ی کشور یا واحدی سیاسی است. در معنایی دیگر مسیری که حکومت یا دولت یا حزب برای تحقق اهداف خود تعیین و طی می‌کند (فرهنگستان ادب فارسی). می‌توان گفت که سیاست فرآیند ایجاد و حفظ قدرت اداره‌کردن است. این فرآیند در تصمیم‌گیری‌های فردی و اجتماعی تعبیر متفاوتی دارد. در تعبیر فردی، سیاست را معادل تدبیر می‌نامیم. همراهی این فرآیند با قدرت، سبب به وجود آمدن گزاره‌های دیگری می‌شود که گاهی به اشتباه مصداق سیاست محسوب می‌شوند. زندگی عشیره‌ای یا گروهی، خود بستر ایجاد شکلی از اعمال قدرت و رهبری است که ناگزیر سیاست را به همراه دارد. مردم کهگیلویه و بویراحمد در تاریخ خود، همواره در ذیل گزاره‌ی قدرت، مشمول سیاست‌ورزی‌هایی از درون و بیرون ایل و طایفه بوده‌اند. به همین دلیل، این مردم با مفهوم و مصداق سیاست به عنوان یک امر لازم، آشنا هستند (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸).

سیاست در شعر و ادبیات استان کهگیلویه و بویراحمد، به دو بخش سیاست درون ایلی و سیاست حکومتی تقسیم می‌شود. مقابله با سیاست نیز در هر دو گونه، امری گریزناپذیر است که به زیبایی در شعر سرکش و قدرت‌مند این استان خصوصاً در نوع گویشی آن مشهود

^۱ بابونه: گل بابونه در این فرهنگ، گل زرد روغنی نیز نامیده می‌شود.

^۲ تاگ: درختی خود رو و کوهستانی که میوه‌ای شبیه زالزالک قرمز دارد. با تاک و انگور اشتباه نشود.

^۳ کره‌تل: درختچه‌ای کوهستانی که در کمرکش کوه و میان صخره سر برمی‌آورد.

^۴ وول: درختی اسطوره‌ای که با سپری شدن عمرش در کوهستان آتش گرفته، می‌سوزد و از خاکسترش نهال وول دیگری سر می‌زند.

^۵ دلی: به دشتی که بین دو کوه قرار گرفته است، گفته می‌شود.

^۶ دال: کرکس یا لاشخور.

^۷ مه: در زبان لری، کره‌منج یا مه به دو حالت پایین آمدن ابرها در زمستان و گردوغبار اطلاق می‌شود و با غر مترادف است.

^۸ آتش: در این فرهنگ علاوه بر یک عامل طبیعی، تاویل‌های اجتماعی دیگری نیز دارد که در متن قابل بررسی است. تش به معنای خانواده.

است. شعر سیاسی در این فرهنگ مجاورتی عجین شده با شعر حماسی دارد. گاه در حال سیاست کردن است و گاه سیاست دادن و گاهی نیز متأثر از سیاست، غمگین یا مشعوف است. نمادپردازی و سمبل‌سازی در شعر این منطقه نیز ریشه در همین خاصیت دارد؛ شاعر، رندانه به صحرای طبیعت می‌زند و از سیاست می‌نالد (آذریپوند، ۱۳۸۴).

هوفَ هوفِ دال اییا، صحرا پُر مُردار شاهینمِ منِ قفسِ، کلا ایزنه قار

صدای بال‌زدن دال‌ها می‌آید و دشت و صحرا پر شاهین من در قفس است و کلاغ قارقار می‌کند.
از مردار [جنازه] است سیدغفار موسوی

اکثر تک‌بیت‌های شروهی لری، متأثر از سیاست است. مردن، در تجربه‌ی گذشته این مردم، مترادف با کشته‌شدن است. مردن یک پیر غم‌انگیز است؛ چراکه بزرگ و راهنمای ایل از دست می‌رود و این فقدان جبران‌ناپذیر می‌نماید. اما مرگ جوان مصیبتی عظمی است، چراکه او از بیماری نمی‌میرد و لابد کشته‌شده به دست ظلم است که این خود سوگی بلندمدت و عمیق را وارد می‌کند. ظالم گاه انسان است و گاه غیرانسان؛ اما در هر حال، مرگ جوان، ظلمی گران است. مرگ جوان، در آیین سوگواری مردم استان، هم‌تراز با مرگ سیاووش است و نمود آن را می‌توان در عزاداری‌هایی که زنان انجام می‌دهند، دید. بریدن گیسو یا پل و گل بر سر زدن، از بارزترین آن-هاست (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸).

ز سر ماه‌رویان گسسته کمند خراشیده روی و بمانده نژند
همه بندگان موی کردند باز فرنگیس مشکین کمند دراز
برید و میان را به گیسو ببست به فندق گل ارغوان را بخست

(فردوسی، داستان مرگ سیاوش)

در زبان و ادبیات عامه‌ی ایرانی، معادل با عنوان پل‌بریده، اصطلاح گیس‌بریده وجود دارد. گیس‌بریده، به دختر گستاخ و هنجارشکن اشاره دارد و مترادف پل‌بریده در فرهنگ لری می‌باشد؛ اما پل بریدن، به عنوان عملی خودخواسته، از غیرت و جانب‌داری برآمده و معادل جان‌فداکردن است.

دال اییا، دال ایروه، دال ره و لاله^۱ پنج تیر ناله خَشِش دَهِس دا و گاله^۲

حالا

دال می‌آید و دال می‌رود و دال به لانه‌اش بازگشت
تفنگ پنج تیر او که صدای خوبی داشت، فریاد می‌زند

^۱ لاله: لَه‌له درست‌تر باشد. لَه‌له به معنای لابه لا، درز و شکاف اشاره به شکاف کوه -محل زندگی دال- دارد.

^۲ گاله: در فرهنگ فارسی به دست بافته‌ای شبیه جوال و خورجین گفته می‌شود که از آن دو گشادتر است و برای باری روی خر و.. گذاشته می‌شد. تشبیه دهان به گاله در ادبیات عامیانه با ترکیباتی چون: ببند اون گاله رو! از این معنی منشعب می‌شود. اما گاله در زبان لری یکی از فریادهایی است که از روی هیجان زده می‌شود و در موقعیت‌های مختلف با ترکیبات متفاوت مورد استفاده است. ترکیب هوگاله -هو و گاله- صدایی برای ایجاد شلوغی و کل گاله- کل و گاله که فریادی از روی شادمانی است. دیگر فریادهای هیجانی نیز، در زبان لری، جایگاه تعریف شده‌ی زبانی دارند. از آن جمله می‌توان به لُرکه، لیکه، گالیکه یا گاله و لیکه و... اشاره کرد. پیچدگی زبان لری با فرهنگ زمینه، سبب می‌شود که حتی نتوان لیکه را معادل دقیق جیغ دانست. در تبیین ترکیبی چون لیکه‌ورآوردن که حالتی مانند شیون و زاری است، جایگزینی کلمه جیغ از معنای واقعی بسیار دور است.

شاعر در مصراع اول با استفاده از آرایه‌ی تکرار، عبور و مرور دال‌ها را به‌عنوان نمایش قدرت، نشان داده و مخاطب را در جریان فضای کلی قرار می‌دهد. تکرار کلمه‌ی دال در این مصراع، فضا را پر از دال می‌کند و به‌خوبی در تصویرسازی مؤثر می‌شود. او در همین نیم‌خط، پس از طراحی پشت‌زمینه، به یکی از دال‌ها که بزرگ‌ترین و قدرتمندترین یا آن دال اصلی است، اشاره می‌کند. دالی که با این همه دال تفاوت دارد و درعین حال او را معرفی نمی‌کند تا هم‌چنان یک دال مجهول و نکره باشد.

شاعر در نمایی بسته بازگشت او به لانه‌اش را پایان ماجرا می‌خواند. او در فاصله‌ی بین دو مصراع حضور دارد و با یک برش، نمای تکمیلی را ارائه می‌کند که صدای تفنگ است. در این نما، پایان ماجرا، دیگر پایان خوش و آرامی نیست؛ چراکه صدای تفنگ، حکایت از بازگشتی خونین دارد. این گونه است که شاعر لر، در هم‌زیستی با طبیعت چنان عاطفه‌اش را درگیر می‌کند که بدون اشاره‌ی مستقیم، عمق تراژدیک مرگ یک پرنده را به‌نمایش می‌گذارد. پرنده‌ای که با او هم‌زیست است؛ حتی با او تفنگ را شناخته و صدای گاله‌ای از دهان تفنگ سرگذشت او را بیان می‌کند. گاله فریادی هیجانی و همراه با شوق است و در استفاده‌ی کنایه‌آمیز از آن، بی‌باکی تفنگ نهفته است.

شاعرانگی و ادبیت این ابیات آن زمان رخ می‌نماید که در سوگ از دست دادن مردی سروده می‌شود و این، بار استعارگی بیت را چندین برابر می‌کند. راهبرد به استعاره مکنیه در این بیت، به واسطه‌ی واژه تفنگ و به کمک ضمیر متصل "ش" در کلمه خَشِش = خَشِ او = خوش او، نمایی از شعریت این بیت است. شروه‌ها گاهی نیز غمانه‌ای را در روستا و زندگی کشاورزی حکایت می‌کنند.

خَرْمَنِ سَفِی گَپُو، کَج بَهْسَه وَ آلون اومده باد چپی، کَهْشَه برده وا دون

خرمن سفید و بزرگ را کج به آلون بسته‌اند
[و حالا] باد چپی آمده است و کاه آن را با دانه
برده است

این بیت، وزش باد ناموافقی را حکایت می‌کند که کاه و دانه‌ی یک خرمن بزرگ را با هم برده و ضایع کرده است. تصویری از غم کشاورزی که حاصل زحمت یک ساله‌اش و قوت غالب سال آینده -که ضامن حیات اوست- را به سبب ناتوانی یا غفلت از دست می‌دهد. این بیت درآمدی است بر داستانی غم‌انگیز که در حال شدن است. جالب‌تر آن که مخاطب نیز شاعرانه می‌شنود و برای داستانی که در ادامه است و بیان نشده، سوگواری می‌کند. تطبیق این ضایعه با فقدان بزرگ خانواده یا مرد خانه، خود برساختی شاعرانه است.

در این دو بیت، فضای کلی زندگی مردم استان کهگیلویه و بویراحمد را می‌توان دید. مردمی که به دو دسته‌ی ملاکین و زمین‌داران و رعیت‌ها تقسیم می‌شوند و تجربه‌ی جنگ‌آوری بین هردو قشر مشترک است. جنگ با انسان یعنی هم‌قبیله‌ای‌ها و حکومت و غیرانسان یعنی شکار و درگیری با طبیعت بر سر تأمین حیات. (تعبیل در آوردن فعل، از قصد گوینده در بیان اهمیت دو ساخت قبل و بعد فعل می‌آید. "کَهْشَه بُرده وا دون" معادل "کاهش را برده است با دانه" ! خبر، باد بردن کاه است و خبر مهم‌تر آن است که با دانه برده است. هم کاه مهم است و هم دانه. در این ساخت دستور زبانی، تأخیر در آوردن بخشی از جمله، بار عاطفی زبان را دوچندان کرده است).

شروه -طبق اصول مرثیه‌سرایی- در مراحل متفاوتی از سوگ سروده می‌شود. گاهی از احوالات متوفی در زمان حیات می‌گوید که به دنبال تعلیلی در ناروایی مرگ می‌گردد. گاه گزارشی از لحظه‌ی مرگ می‌دهد و مقتل خوانی می‌کند. گاهی نیز آثار فقدان متوفی را بازگویی کند یا به بیان احوال اقرب متوفی می‌پردازد تا مرگ را نکوهش کند. اما علاوه بر شروه‌ها، ابیاتی با انگیزه‌ی سیاسی سروده شده-

است که بیش تر به مقابله با قدرت مرکزی، مثلاً سیاست‌های دیکتاتورانه‌ی رضاخانی علیه عشایر جنوب، خصوصاً عشایر بویراحمد، اشاره دارد. این ابیات غم‌نامه‌ی عشایری‌ست که خود حکومت بودند و در فرمانروایی سابقه‌ای قدیم داشتند (آذریپوند، ۱۳۸۴).

رضاخان که جهت تأمین امنیت حکومت خود، قصد کنترل عشایر و سرکوب خوانین را کرده بود، علاوه بر اقدام مسلحانه علیه اقوام، با اتخاذ تصمیماتی که به زعم او و هم‌فکرانش، جهت مدرن‌شدن کشور گرفته می‌شدند، باعث آزرده‌گی مردم، خصوصاً ایللیاتی‌ها شد.

حاجیان‌پور و سیاهپور در مقاله‌ای با عنوان "بازتاب سیاست عشایری رضاشاه در اشعار و سروده‌های بومی بویراحمد" که سال ۱۳۹۳ انجام شده است، ضمن بررسی فضای سیاسی استان در زمان حکومت رضاشاه، به ارائه‌ی ابیات متناسب با وقایع تاریخی آن دوران پرداخته است. سیاهپور بازتاب رخداد‌های مهم سیاسی و تصمیمات رضاخانی را در اشعار آن زمان بررسی کرده‌اند.

«...عصر رضاشاه از جمله اعصار مهم و سرنوشت‌ساز عشایر ایران نظیر بویراحمد بود، که بنابه اهمیت و تأثیرگذاری آن در ذهن و زبان عامه محل و در اشعار و سروده‌های قومی بازتاب یافته است. هجوم سپاه ده‌هزار نفری رضاشاه به بویراحمد عجیب‌ترین و استثنائی‌ترین لشکرکشی داخلی علیه عشایر بود که با شکست مقتضحانه ارتش مدرن رضاشاه خاتمه یافت به‌رغم این، حکومت رضاشاه بر همه‌ی عشایر چیره شد و در سرکوب و تغییر هویت آن‌ها تلاش فراوان نمود. اقدامات و سیاست‌های عشایری رضاشاه که کاملاً ستمگرانه و مباین با فرهنگ و سنن عشایر بود در ذهن و زبان عامه ماندگار شد و در سروده‌های عامیانه و اشعار محلی بازتاب یافت...» (حاجیان‌پور و سیاهپور، ۱۳۹۳).

شعر همواره گزارشی از حیات یک جامعه است. بی‌شک جامعه نسبت به آن چه که بر آن وارد می‌شود و یا در آن می‌گذرد، کنش‌ها و واکنش‌هایی دارد که یکی از بهترین نمونه‌های آن را می‌توان در ادبیات پیگیری کرد؛ چراکه ادبیات می‌تواند علاوه بر ارائه اطلاعات، حس و عاطفه‌ی موجود در یک رویداد را نیز بیان کند. از جمله اقدامات رضاشاه علیه عشایر، خصوصاً عشایر بویراحمد به شرح زیر است که ابیات متناسب با این موضوعات ذیل آن آمده است (آذریپوند، ۱۳۸۴):

• تخته‌قاپو یا اسکان اجباری و ممانعت از ییلاق و قشلاق اختیاری عشایر

تو گل سرحد رویی، رنگِ کوگِ داری گرمسیر کردم زلیل، سر و م نیوراری

تو گل سرحدرو هستی [اهل سردسیری] و شبیه گرمسیر [ماندن] من را ذلیل کرده و تو به من سر
کبک هستی (طبع و حال کبک را داری) نمی‌زنی و احوالی از من نمی‌پرسی [به گرمسیر
نمی‌آیی]

جناب آغی سرهنگ، سرهنگ زره‌پوش^۱ کی دیده پلی بچینی، برنج بدی کوش؟!

جناب آقای سرهنگ، [آقای] سرهنگ زره‌پوش چه کسی دیده است (چطور ممکن است) که کسی
بلوط برداشت کند و برنج مالیات بدهد؟!

^۱ سرهنگ زره‌پوش از فرمانداران نظامی دوران پهلوی اول است که جهت اجرای سیاست‌های حکومتی به این منطقه مامور شده بود.

احتمالاً شکل صحیح مصرع دوم این گونه است:

[کی دیده بلی خری برنج بده کوش] *** چه کسی دیده است (چطور ممکن است) کسی که بلوط خور [قوت غالبش بلوط] است، برنج مالیات بدهد؟!]

بلوط چینی و بلوط خور بودن، اشاره به زیست کوهستانی مردم این منطقه دارد و تقابل آن با برنج کاری، تقابل زندگی کوهستانی و شبانی با زندگی دهقانی و کشاورزی است.

• اعمال ناعادلانه سیاست های حکومتی:

مُو خِراکُم کَل بزه، بلی داره فرمانده وَ شات بگو، که چی مُو داره *** من [که] خوراکم کَل (کوچ کوهی) و بز [کوهی] است و بلوط روی درخت [خودرو] ای فرمانده! به شاهت بگو که [پس] با من چکار دارد*؟]

*وقتی خوراک من از طبیعت است و مال کسی را نخورده ام، پس ای فرمانده! به شاهات بگو که با من چکار دارد و چرا دست از آزار من برنمی دارد؟

شاه (رضاشاه) از نظر راوی فقط شاه فرمانده است و او از کلمه شاه (به عنوان اسم کل مجاز از جزء) استفاده نمی کند؛ چرا که شاه را شاه همه نمی داند. تعارض با قدرت، حتی در جزئی ترین بخش ادبیات آن زمان مشهود است.

• تغییر لباس و کشف حجاب:

تا دوره امنیه [جاندارل]^۱ نگیّت، نَخندیت نه کَلَه وَ سر بنیت نه شال بُوندیت *** تا وقتی که زمانه زمانه ای امنیه و نیروهای نظامی است نگویید و نَخندید

شال و کلاه دو جز اصلی لباس بزم مردانه کهگیلویه و بویراحمد است.

^۱ جاندارل: جاندارها، ژاندارمها، نیروهای نظامی و انتظامی

ای خوا زیرواری کن تخت رضاشا

کت کوتاه، شلوار بلند، داره تماشا

ای خدا تخت رضا شاه را زیروزبر کن (سرنگون
کن)

کت کوتاه با شلوار بلند دیدن دارد(خنده‌آور
است)

وَمَ ایگن پَلتَ بوور وُ شلوار وَ پا کُن

آسمون تو دوز بوور، زمین کپ وَا کُن

چراکه به من گفته‌اند باید موهایت را ببری یا
کوتاه کنی و شلوار بیوشی

آی آسمان ترک بردار و ای زمین دهان باز کن

در این بیت از دو ایهام استفاده شده است. در مصراع اول "کپ وَا کُن" دو معنی اولیه و ثانویه دارد که در هردو معنی به ادبیّت می‌رسد. معنی اولیه دهان باز کردن استعاره از شکاف خوردن و چاک برداشتن زمین است و معنی ثانویه، استفاده از این ترکیب به عنوان کنایه از تعجب کردن همراه با ترس است. این حالت در هنگام ترس و شگفتی، قابل تصوّر است که فرد دهانش باز بماند. ایهام دوم در مصراع دوم بیت است که ترکیب "پَلتَ بوور" پَلتَ را ببر" نیز به دو معنی آمده است: در معنی اول پَل بریدن به عنوان دو کنایه از دچار "مصیبت شدن" و "بی‌آبرو شدن" است و در معنی دوم که "واو" ربط آن را به شلوار پوشیدن وصل می‌کند، کوتاه کردن مو است در حالی که داشتن موی بلند از نشانه‌های بارز زن ایللیاتی است.

شاعر همزمان سه هدف را با یک ترکیب نشانه می‌رود که هر کدام به جا بنشینند او را به مطلوبش رسانده است؛ هر چند قصد او دقیقاً هر سه معنا می‌باشد. او تغییر لباس زنان را این گونه تصور می‌کند که: ۱- زن باید بی‌آبرویی را بپذیرد و ۲- دچار این مصیبت بشود که موهایش را کوتاه کند و ۳- به جای لباس محلی که دامنی پرچین و پوشیده دارد، شلوار -که لباسی مردانه است و اندام او را نمایان می‌کند- به تن داشته باشد. این باور عمیق و اصالت اندیشه در انتخاب لباس سبب شده است که حتّی در دوران معاصر و علی‌رغم تغییرات فرهنگی گسترده، همچنان لباس محلی بویراحمدی مورد استفاده روزمره زنان است و مایه فخر و سبب برازندگی است.

• خدمت اجباری یا سربازی:

اجباری اوّمه بُردم مین فوج سرباز

خُم بییُم یه دی کوری، دوتا دیه‌ی ناز

اجباری آمد و من را به فوج [او دسته‌ی]
سربازها برد

خودم بودم و یک مادر کور و دو تا خواهر ناز [او
خردسال]

بِهَسْنُم زیر لباس، گُهتِن تو سرباز

خُم بییُم یه دی دالو، چارتا دیه‌ی ناز

مرا زیر این لباس‌ها انداختند و گفتند که تو
سرباز باش

خودم بودم و مادر پیری و چهارتا خواهر
نازنین [خردسال]

برای مردم ایلیاتی، پوشیدن لباس فرم [لباس فرم سربازی] علاوه بر ماجرای خدمت اجباری، مسئله‌ای ناخوشایند است.

رضاشا، شاه پهلوی، لباس تریکی^۱ بردنم و سربازی، نومزایم سی کی؟

رضا شاه، شاه پهلوی، [که] لباس ابریشمی [می-
پوشی]

حوزه‌ی سربازگیری اومه و طهرون

همه سربازهایی که [به آنجا] می‌برند، نوجوان و
آدمه‌است

مصراع اول این بیت در سال‌های بعد به این شکل نیز آمده‌است:

ماشین سرباز برون دوش اومه و دالون *** ماشینی برای بردن سربازها دیشب به دالون آمد

دوورل ری دیتو سه سجّل‌گر اومه

ای ککای یه نفری مشمول دراومه
ای دخترها [خواهرها] روی مادرتان سیاه [وای بر
شما] سجّل‌گیر [مامور ثبت احوال] آمد

• خلع سلاح:

^۱ تریکی: تریک کروپ یا تریکو کروپ نمانام (برند) نوعی پارچه است که جنس اعلا و گران قیمتی در آن زمان بوده است.

^۲ "ری دیتو سه" یا "ری دیت سه" معادل "روی مادرت سیاه باد" کنایه از به مصیبت افتادن و مادر به عزا درآمدن است که جهت سرزنش از عواقب عمل، به کار می‌رود. علت این سرزنش این است که به واسطه عدم سازماندهی صحیح و دقیق آمار و سرشماری نفوس در استان، تنها راه فرار از خدمت اجباری، ارائه اطلاعات سجدی اشتباه بود. به سبب عدم تمرکز سازمان‌های دولتی در استان و ارجاع امور ثبت احوال به شهرستان‌های بهبهان و شیراز، آمارگیری در امور مختلف، همراه با تحقیقات میدانی و محلی بود. خیلی از افراد، جهت گریز از خدمت دشوار سربازی در آن زمان، اقدام به تغییر نام خانوادگی خود کرده‌اند. این امر سبب می‌شد که اگر تحقیقات، خانواده‌ای را صاحب فرزند پسر معرفی می‌کرد، مستندی برای اثبات آن وجود نداشته باشد. از آن زمان، در بسیاری از خانواده‌ها، برادران تنی با دو یا چند نام فامیلی متفاوت هستند.

اومده من بیراحمد مامور دولت بُردن برنویل؛ آخ تا قیومت

ماموران دولت به بویراحمد آمده‌اند
برنوها را با خود برده‌اند؛ آخ [آه و افسوس] تا قیامت

یه گلی من مالِمو واجب طلاقه نه دوره‌ی عثمانیه، دوره‌ی شلاقه

زنی [گل‌گذاری] در ولایت ما طلاق دادنش [گرفتن طلاقش] واجب شده‌است
دوره و زمانه‌ی تنگ عثمانی نیست و زمانه زمانه‌ی شلاق [و تعزیر] است

تا دوره‌ی ای دوره‌ی کاریت نیارم تا دوره‌ی برنو بیا، سُسْت ایدرارم

تا وقتی که زمانه این‌گونه است [و من قدرتی ندارم] با تو کاری ندارم
اما وقتی که زمانه‌ی برنو بشود [قدرت به دست آورم] شش‌ات را در می‌آورم

• استقرار نیروهای انتظامی محلی به‌عنوان امنیه:

تا دوره امنیه [جاندارل] نگیت، نخندیت نه کله و سر بنیت نه شال بُوندیت

تا وقتی که زمانه زمانه‌ی امنیه و نیروهای نظامی است نگویید و نخندید
نه کلاه بر سر بگذارید و نه شال به کمر ببندید.

۴. بحث و نتیجه‌گیری

همان‌طور که در متن نیز اشاره شد؛ شاعر دهه‌ی پنجاه، با گذر از تلاطم جنگ‌های پی‌درپی و مبارزات مداوم راه آرامش و ثبات را آغاز کرده‌است. او پس از قرن‌ها، در عمری کم‌تر از بیست‌سال یکجانشین شده‌است و زندگی شبانی خود را به زندگی در روستا و شهر معاوضه کرده‌است. این شرایط برای همه‌ی نقاط استان کهگیلویه و بویراحمد یکسان نیست. در مناطق گرمسیری این اتفاق زودتر افتاده‌است. دهدشت با قدمت شهرسازی که دارد و گچساران به‌واسطه‌ی وجود منابع نفت و گاز و متناسب‌سازی برای اکوسیستم بهره‌برداری، خیلی پیش‌تر از یاسوج به شهریت می‌رسند اما همچنان عدم دسترسی‌های جغرافیایی و سیاسی و محرومیت‌های گسترده، خاصیت شهری شدن را کم‌رنگ می‌کند. در آن دوره‌ی زمانی، شهرهای استان را حتی نمی‌توان در سطح کوچک‌ترین شهرستان‌های هم‌جوارش دید. تلاش‌هایی از سوی دولت و سازمان‌های بین‌المللی برای ارتقاء سطح فرهنگ (تغییر فرهنگ محلی) اتفاق می‌افتد. از آن جمله می‌توان به سپاه دانش‌آموزی، سپاه بهداشت، پیکار با بی‌سوادی و ... اشاره کرد. در اواخر دهه‌ی پنجاه و با وقوع انقلاب اسلامی، به سبب تمرکز جمهوری اسلامی بر شرایط محرومان و مستضعفان، مسیر توسعه و پیشرفت این استان به دست حکومت مرکزی آغاز می‌شود. دیگر شهرستان‌هایی که امروز به‌واسطه‌ی تقسیمات سیاسی معرفی شده‌اند، در آن زمان محلّ اعتنا و مرکز توجه نمی‌باشند.

بررسی‌های انجام‌شده و نیز نتایج مصاحبه‌ها نشان داد، زیست جغرافیایی سازنده‌ی زبان این مردم است. از واژه‌گزینی تا ادبیات و حتی موسیقی این مردم، متأثر از فضای جغرافیایی آن‌ها می‌باشد. مهم‌ترین عامل جغرافیایی کوه است. کوه به‌عنوان بستر زندگی با تمام اجزایش در زبان و زندگی این مردم وجود دارد. داشته‌های این مردم در زندگی گذشته جامانده‌است. دو عامل قدرت‌بخش از آن‌ها گرفته-شده‌است. کوه و تفنگ به‌عنوان عامل دفاعی و ابزار حمله! شاعر باید از تفنگ بگوید و محور هم‌نشین تفنگ، با شکار و انواع حیوانات وحشی و شرایط شکار پر شده‌است. او در کوه مجال نشستن و قصه‌پردازی ندارد؛ بنابراین هرچه می‌گوید موجز بوده و مخلص کلام را بیان می‌کند. خاصیتی که در تکبیت و جملات ناتمام اشعار وجود دارد. دیگر عوامل جغرافیایی مانند دشت و رود، در شعر شاعران دشت-نشین وجود دارد اما این اشعار غالباً نشان از فراغت دارند.

سِرَوَکُم صحرا نشین و یاسوچُم لَبِ رود...

حسرت پاستورالی موجود در مضامین، در فرم هنری نیز قابل‌پیگیری است. در موسیقی این منطقه گونه‌ای از پیش‌درآمد آواز با "آخی" یا "آخ" آغاز می‌شود که مخاطب او نیز در اجرا همکاری دارد و در پایان هر بیت، آخ یا آخی را به شکلی کشیده و حسرت‌دار سر می‌دهد که به او "آخ وِرگَش" می‌گویند و در حکم پامنبری است.

پوشش گیاهی که در اشعار می‌آید، گیاهان خودروی کوهستانی است. شاعر، کوه و هرچه به کوه ربط دارد را دوست داشته و می‌ستاید. این درحالی‌ست که گیاهان زراعتی، تحت‌عنوان غله، همواره با ابراز انزجار از رنج در شعر می‌آیند. در دهه‌ی پنجاه، این مردم از کوه به دشت‌ها آمده‌اند و به‌دنبال احیای زمین‌های کشاورزی هستند. جریان تازه شکل‌گرفته‌ی اقتصاد کشاورزی نیز در حال رونق و رواج است. این فرود ناگهانی از کوه به کوهپایه و دشت، حسّ هجرانی را در مردم ایجاد کرد که سال‌ها بعد خود را در ادبیات بیان می‌کند. هجرانی که با از بین رفتن روستاها و الگوی زندگی عشایری و عشیره‌ای عمیق‌تر می‌شود. حسرت پاستورالی و غصه‌ی نوستالژیک شبانی، به مشخصه‌ی زبانی این ادبیات تبدیل می‌شود و همچنین سیاست‌های ناعادلانه که در این دوران بر مردم این استان تحمیل می‌شود از جمله: اجبار یکجانشینی، کشف حجاب و لباس متحدالشکل، اجباری شدن سربازی، خلع سلاح، وضع مالیات سنگین بدون توجه به پیشه‌ی مردم عشایر و... مضامینی هستند که با شعر این دهه در استان کهگیلویه و بویراحمد گره خورده‌اند و حتی سندیتی تاریخی برای مردم این مرز و بوم دارند.

منابع:

- آذربایوند، الله‌بخش، ۱۳۸۴، تحولات سیاسی کشور و جنگ گجستان ۱۳۴۲ ش. یاسوج، چویل.
- ایل‌بیگی، محمدبهم، ۱۳۶۹، تهران، آگاه.
- بهرامی، حسن، ۱۳۹۸، تو را کوچ کوهی نفس می‌کشد، تهران، آناپنا
- جعفری محمدجعفر، ۱۳۸۸، عرف و عادت در کهگیلویه و بویراحمد، یاسوج، چویل
- حاجیان‌پور، حمید و سیاهپور، کشواد، ۱۳۹۳، بازتاب سیاست عشایری رضاشاه در اشعار و سروده‌های بومی بویراحمد، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ش. ۱۵، ۱۴۶-۱۲۱.
- شاه‌حسینی، سیدساعد، ۱۳۸۱، بخشی از شعر و موسیقی و ادبیات شفاهی استان کهگیلویه و بویراحمد، یاسوج، فاطمیه
- صفی‌نژاد، جواد، ۱۳۶۸، عشایر مرکزی ایران، تهران: امیرکبیر.
- غفاری، یعقوب، ۱۳۹۰، مراسم عروسی در کهگیلویه و بویراحمد، اصفهان، مانا

The effect of The Environment on The Lori`s single-poet before The Fiftieth in Kohgiluyeh and Boyer Ahmad Province

Yousef Nikrooz

Affiliation: Assistant Professor of Persian Language and Literature at Yasouj University

Sahar Sharifi

Affiliation : M.A. Student of Persian Language and Literature in Yasouj University

Abstract

Due to the geographical location and most of the special cultural conditions, poetry in Kohgiluyeh and Boyer Ahmad province has been in service from the beginning until the recent decades (especially until the early seventies) and after that, it has passed away in unstable peace and war. What is intended in this research; investigating the impact of the ecosystem on Lori`s single-poems before the 1350s in this province. A province with geographical and cultural diversity, which, despite its limited area, has a climate rich in biological species. But what is more surprising than this gathering of opposites, is the existence of a common spirit and concentrated competence that gathers the people of this province; As if they all lived in the same house and on the same table. Similar longings and shared memories are one of the attractive features of the people of this ecosystem. The special features of this biosphere and what happened to the people of this province during the history of the past 50s have left a tremendous impact on their literature, the effect of which is still visible after years in the review of poems and documents. The research method is descriptive and field-based, and research data has been collected, summarized and extracted from library methods (fishing) and interviews with informed people. The results showed that relying on the unfair change in the way of life of the people of the province in this decade for the policies of the Reza Khani government, forced consanguinity, orders to wear uniforms, compulsory military service, banning the use of guns and imposing heavy taxes on the people Most of them are engaged in oak carving, which is one of the topics that can be seen in the poems and verses of the poets of this region in this decade based on the type of habitat.

Key words: The Environment, Folkloric poetry, Lori`s Single poem, Poetry of the fifties, Kohgiluyeh province and Boyer Ahmad.